

ترجمه ترک

Vinnie Paz- You Can't Be a Neutral on a Moving Train

ترجمه اختصاصی از چنل:

@HipHop_Translate

متن ترجمه:

اینتر و: هوارد زین (نویسنده، تاریخدان و نمایشنامه نویس امریکایی، استاد علوم سیاسی دانشکده علوم سیاسی بوستون و نویسنده کتاب پر فروش تاریخ مردمی ایالات متحده) دولت ها همواره دروغ میگویند. راستش، نه تنها دولت امریکا بلکه دروغ در ذات همه دولتهاست. خب، اون ها مجبورند دروغ بگویند. از اونجا که دولت ها نماینده مردم هستن و از طرفی بر خلاف میل و خواسته ی مردم عمل میکنند، تنها راهی که میتونن قدرت رو حفظ کنن دروغ گفتن به همین مردمه.

شروع اهنگ (تو آنچه را که من میدانم نمیدانی، نه تو لکه ی ننگین فریب را که به سرعت در حال گسترش است نمیبینی، من به خود ظلم میکنم، اوضاع هرگز چنین نخواهد ماند) هوارد زین: اگر حقیقت رو به مردم میگفتن هرگز مدت زیادی دوام نمی آوردن.

(من سکوتم را همچون سلاحی در دست خواهم گرفت . اگر از ان استفاده میکردم ممکن بود خود را به کشتن دهم ، و تو هرگز درک نخواهی کرد)

ورس ۱

کریستف کلمب به ساحل امریکا رسید و با مهربانی از اون استقبال شد

اون در تلاش برای یافتن طلا و ادویه به غرب سفر کرده بود کلیسای کاتولیک اون رو مجبور به این سفر کرده بود تا در ظاهر باعث اتحاد ادما بشه کلیسای کاتولیک یهودیان رو تبعید کرد و مدعی شد کارش بر حق بوده

اولین کسی که خشکی رو میدید جایزه داشت و از طرف خدا یک حقوق سالیانه برای تمام عمرش دریافت میکرد یه دریانورد جوون خشکی رو دید و فریاد زد "خشششکی" ولی کریستف کلمب به دروغ گفت که قبل از اون خشکی (امریکا) رو دیده

به محضی که به خشکی رسیدن ، سرخپوستای اراواک از شون استقبال کردن

ولی کلمب اونا رو زندانی کرد و جریان این بود که میخواست منابع طلای اونا رو پیدا کنه

و وقتی سرخپوستا فهمیدن که این اصلا عادلانه نیست از پشت بهشون خنجر زد

وقتی طلایی پیدا نکرد پس شروع کرد به برده گرفتن و
۲۵۰۰۰۰ سرخپوست رو توی هائیتی قتل عام کرد

مردایی که توی معدن مردن و زنایی که سر کار جانشون رو
از دست دادن

و بچه هاشون از نبود شیر توی خاک و کثافت جون دادن
اونها داشتن از یه ملت منفعل سواستفاده میکردن، کلمبوس و
افرادش خادمان یک اهریمن بزرگ بودن
اینها همش کار کلیساست ، یه نفس شیطانی بزرگ
این خون ابراهیمه که داره توسط کلیسا پایمال میشه (حضرت
ابراهیم)

در سال ۱۶۱۹ اروپایی ها با شکیبایی منتظر بودن
منتظر یه کشتی پر از برده که ملتشون رو زیر و رو کنه
سفیدپوستای نژادپرستی که سرسپرده ی شیطان بودن
نفرت ، تحقیر و خودبرتربینی ریشه های اصلی نژادپرستی هستن
در واقع افریقایی ها تمدن پیشرفته تری داشتن
سیاها رو برده و سفیدا رو ارباب خطاب میکردن ، خیلی عقلانی
هم توجیهش میکردن !

۵۰ میلیون کشته ، این معنیه تمدن غربه!؟

اوایل سرخپوستا توی شمال سر و کلشون پیدا شد و در مقابل
قدرت برتر مهاجرا چاره ای نداشتن ، همشون رو به هم زنجیر
کردن اونا واقعا گم شده بودن

نژادپرستی یه چیز ذاتی نیست بلکه کم کم از یه سری مسائل
ریشه میگیره

قبل از تجارت برده حتی سیاهها رو ادم حساب نمیکردن ، حتی
دیکشنری اکسفورد هم اونا رو ناخوشایند میدونست و من واقعا
از این کار متنفرم

این یه تمایل درونی نیست که ادم پر از نفرت و تلخی باشه
نژادپرستی دشمن مسلم اتحاد انسان هاست .

با رشد نظام مزرعه داری برده داری هم رشد کرد و دلیلش
واضح و مبرهنه

دلیلش استعداد و توانایی جامعه ی مستقل اما بی دفاع برده ها
بود

یا میشه گفت "گور بابای اربابا ، تو هم یه برده ای مثل بقیه"

۷ برده به جرم قتل اربابشون اعدام شدن

و این ترس از شورش برده ها باعث رشد سریع تر جامعه شد
به سیاهها میگفتن تو یه قاتل بالفطره ای حر و مزاده ی بی بته
ولی اونا حاضر بودن یه سفید پوست رو بسوزونن و خاکسترشو
با نفرت بو بکشن

البته هر از گاهی برخی از سفیدپوستا خودشون عضو مقاومت
بودن

بخصوص خدمتکارای سفیدپوست که علاقه ای به عضو سیستم
بودن نداشتن

جنگ شاه فیلیپ نشون داد که اگه مردم گوششون بدهکار باشه
شاید بتونن با هم زنجیر پر پیچ و خم استبداد رو در هم بشکنن
دیکتاتور دیکتاتوره از هر نوعی میخواد باشه

با زنا مثل کالا و ملک شخصیشون رفتار میکردن و زنا سیاه
مجبور به بردگی بودن چون قبلا بهشون تجاوز شده بود (و
عفتشون رو از دست داده بودن)

این عدالت سفیدپوستی و نژادپرستانه ی چشم ابی های اریاییه)
اشاره به نژادپرستی هیتلر)

حرکت بعدی تسلط بر مکزیکی ها بود

جیمس پلک با پنبه اونا رو سر برید و برشون مسلط شد

بعد کلنل کراس رو فرستاد تا بهشون دروغ بگه و بزاره وارد
خاک امریکاشن

۱۱ روز بعد جمجمه ی خورد شده ی کلنل همراه با این پیام
فرستاده شد

"ما هبچ چیز رو با زور قبول نمیکنیم" این سرود ملیشون بود
ارتش ادم نبود ، اونا هیولا بودن

هنری دیوید تری از پرداخت مالیاتش امتناع کرد و به جنگ
مکزیک اعتراض کرد

واسه همین انداختنش تو هلفدونی " < اینترو: هوارد زین (نویسنده
، تاریخدان و نمایشنامه نویس امریکایی ، استاد علوم سیاسی
دانشکده علوم سیاسی بوستون و نویسنده کتاب پر فروش تاریخ
مردمی ایالات متحده)

دولت ها همواره دروغ میگویند. راستش ، نه تنها دولت امریکا بلکه دروغ در ذات همه دولتهاست.

خب ، اون ها مجبورند دروغ بگویند. از اونجا که دولت ها نماینده مردم هستند و از طرفی بر خلاف میل و خواسته ی مردم عمل میکنند ، تنها راهی که میتونن قدرت رو حفظ کنن دروغ گفتن به همین مردمه .

شروع اهنگ (تو انچه را که من میدانم نمیدانی ، نه تو لکه ی ننگین فریب را که به سرعت در حال گسترش است نمیبینی ، من به خود ظلم میکنم ، اوضاع هرگز چنین نخواهد ماند) هوارد زین :اگر حقیقت رو به مردم میگفتن هرگز مدت زیادی دوام نمی آوردن .

(من سکوتم را همچون سلاحی در دست خواهم گرفت . اگر از ان استفاده میکردم ممکن بود خود را به کشتن دهم ، و تو هرگز درک نخواهی کرد)

ورس ۱

کریستف کلمب به ساحل امریکا رسید و با مهربانی از اون استقبال شد

اون در تلاش برای یافتن طلا و ادویه به غرب سفر کرده بود

کلیسای کاتولیک اون رو مجبور به این سفر کرده بود تا در ظاهر باعث اتحاد ادما بشه

کلیسای کاتولیک یهودیان رو تبعید کرد و مدعی شد کارش بر حق بوده

اولین کسی که خشکی رو میدید جایزه داشت و از طرف خدا
یک حقوق سالیانه برای تمام عمرش دریافت میکرد

یه دریانورد جوون خشکی رو دید و فریاد زد "خشششکی"

ولی کریستف کلمب به دروغ گفت که قبل از اون خشکی
(امریکا) رو دیده

به محضی که به خشکی رسیدن ، سرخپوستای اراواک از شون
استقبال کردن

ولی کلمب اونا رو زندانی کرد و جریان این بود که میخواست
منابع طلای اونا رو پیدا کنه

و وقتی سرخپوستا فهمیدن که این اصلا عادلانه نیست از پشت
بهشون خنجر زد

وقتی طلایی پیدا نکرد پس شروع کرد به برده گرفتن و
۲۵۰۰۰۰ سرخپوست رو توی هائیتی قتل عام کرد

مردایی که توی معدن مردن و زنایی که سر کار جونشون رو
از دست دادن

و بچه هاشون از نبود شیر توی خاک و کثافت جون دادن

اونها داشتن از یه ملت منفعل سواستفاده میکردن، کلمبوس و
افرادش خادمان یک اهریمن بزرگ بودن

اینها همش کار کلیساست ، یه نفس شیطانی بزرگ

این خون ابراهیمه که داره توسط کلیسا پایمال میشه (حضرت
ابراهیم)

در سال ۱۶۱۹ اروپایی ها با شکیبایی منتظر بودن

منتظر یه کشتی پر از برده که ملتشون رو زیر و رو کنه
سفیدپوستای نژادپرستی که سرسپرده ی شیطان بودن
نفرت، تحقیر و خودبرتربینی ریشه های اصلی نژادپرستی هستن
در واقع افریقایی ها تمدن پیشرفته تری داشتن
سیاها رو برده و سفیدا رو ارباب خطاب میکردن ، خیلی عقلانی
هم توجیهش میکردن !

۵۰ میلیون کشته ، این معنیه تمدن غربه!؟

اوایل سرخپوستا توی شمال سر و کلشون پیدا شد و در مقابل
قدرت برتر مهاجرا چاره ای نداشتن ، همشون رو به هم زنجیر
کردن اونا واقعا گم شده بودن

نژادپرستی یه چیز ذاتی نیست بلکه کم کم از یه سری مسائل
ریشه میگیره

قبل از تجارت برده حتی سیاها رو ادم حساب نمیکردن ، حتی
دیکشنری اکسفورد هم اونا رو ناخوشایند میدونست و من واقعا
از این کار متنفرم

این یه تمایل درونی نیست که ادم پر از نفرت و تلخی باشه
نژادپرستی دشمن مسلم اتحاد انسان هاست .

با رشد نظام مزرعه داری برده داری هم رشد کرد و دلایلش
واضح و مبرهنه

دلایلش استعداد و توانایی جامعه ی مستقل اما بی دفاع برده ها
بود

یا همیشه گفت "گور بابای اربابا ، تو هم یه برده ای مثل بقیه"
۷ برده به جرم قتل اربابشون اعدام شدن
و این ترس از شورش برده ها باعث رشد سریع تر جامعه شد
به سیاهها میگفتن تو یه قاتل بالفطره ای حرومزاده ی بی بته
ولی اونا حاضر بودن یه سفید پوست رو بسوزونن و خاکسترشو
با نفرت بو بکشن
البته هر از گاهی برخی از سفیدپوستا خودشون عضو مقاومت
بودن
بخصوص خدمتکارای سفیدپوست که علاقه ای به عضو سیستم
بودن نداشتن
جنگ شاه فیلیپ نشون داد که اگه مردم گوششون بدهکار باشه
شاید بتونن با هم زنجیر پر پیچ و خم استبداد رو در هم بشکنن
دیکتاتور دیکتاتوره از هر نوعی میخواد باشه
با زنا مثل کالا و ملک شخصیشون رفتار میکردن و زنای سیاه
مجبور به بردگی بودن چون قبلا بهشون تجاوز شده بود (و
عفتشون رو از دست داده بودن)
این عدالت سفیدپوستی و نژادپرستانه ی چشم ابی های اریاییه)
اشاره به نژادپرستی هیتلر)
حرکت بعدی تسلط بر مکزیکى ها بود
جیمس پلک با پنبه اونا رو سر برید و برشون مسلط شد

بعد کلنل کراس رو فرستاد تا بهشون دروغ بگه و بزاره وارد خاک امریکاشن

۱۱ روز بعد جمجه ی خورد شده ی کلنل همراه با این پیام فرستاده شد

"ما هیچ چیز رو با زور قبول نمیکنیم" این سرود ملیشون بود ارتش ادم نبود ، اونا هیولا بودن

هنری دیوید تری از پرداخت مالیاتش امتناع کرد و به جنگ مکزیکی اعتراض کرد

واسه همین انداختنش تو هلفدونی

"بعد قرن بیستم آغاز شد و خشم دوباره پدیدار شد.

خبرهایی از زندگی عادی و واقعی مردم به گوش میرسد.

انارشیست ها و فمینیست ها از کارخونه ها برگشتن

کمونیسم و سوسیالیسم به نظر دوباره متولد شدن

"جنگ ضامن سلامت امریکاست " این چیزیه که بورن گفت (نویسنده امریکایی)

و اگه تو زمان بورن دنیا میومدی محکوم به مرگ بودی (شرایط جنگ و قحطی)

قانون جاسوسی ۱۹۱۷ مردم رو سردرگم کرده بود(طبق این قانون هیچکس نباید در ارتش یا نیروی دریایی ایالات متحده حرفی از خیانت یا جاسوسی میزد در حالی که یکی از بندهای

همین قانون حمایت مردم از تمام اعمال دولت امریکا از جمله جاسوسی بود (☹)

چون یه قانون دولبه بود و مردم نمیتونستن چطور باید ازش استفاده بشه

دوبویس درست پیش بینی کرده بود همش مزخرف بود و دولت داشت دروغ میگفت

چارلز شنک تو فیلادلفیا دستگیر شد اون به جرم چاپ و انتشار نشریاتی که د واقع به نفع مردم بود (توی یه مجله اش خدمت اجباری رو یجور برده داری خونده بود و واسه همین دستگیر شد)

پس رهگیری ، محاکمه و بعد متهمش کردن و ۶ ماه رفت زندان ، احمقانه نیست ؟" <بعد قرن بیستم آغاز شد و خشم دوباره پدیدار شد.

خبرهایی از زندگی عادی و واقعی مردم به گوش میرسد.

انارشینست ها و فمینیست ها از کارخونه ها برگشتن

کمونیسم و سوسیالیسم به نظر دوباره متولد شدن

"جنگ ضامن سلامت امریکاست " این چیزیه که بورن گفت (نویسنده امریکایی)

و اگه تو زمان بورن دنیا میومدی محکوم به مرگ بودی (شرایط جنگ و قحطی)

قانون جاسوسی ۱۹۱۷ مردم رو سردرگم کرده بود(طبق این قانون هیچکس نباید در ارتش یا نیروی دریایی ایالات متحده حرفی از خیانت یا جاسوسی میزد در حالی که یکی از بندهای همین قانون حمایت مردم از تمام اعمال دولت امریکا از جمله جاسوسی بود ☹️)

چون یه قانون دولبه بود و مردم نمیتونستن چطور باید ازش استفاده بشه

دوبویس درست پیش بینی کرده بود همش مزخرف بود و دولت داشت دروغ میگفت

چارلز شنک تو فیلادلفیا دستگیر شد اون به جرم چاپ و انتشار نشریاتی که د واقع به نفع مردم بود (توی یه مجله اش خدمت اجباری رو یجور برده داری خونده بود و واسه همین دستگیر شد)

پس رهگیری ، محاکمه و بعد متهمش کردن و ۶ ماه رفت زندان ، احمقانه نیست ؟

"او متهم شده بود،تلاش کرد که خودشو نجات بده اما بعدش مجرم شناخته شد.

و شش ماه زندان افتاد.

ایا بنظر شما این احمقانه نیست؟؟؟؟

اون ازادیشو فدای ملت خودش کرد.

اما از اینجا به درسی همیشه گرفت: به خوف و ترس تون تسلیم نشین.

امروزه هنوز قانون وجود داره و یه گوه واقعیه.

از قراره معلوم Kennedy اون لعنتی رو (منظورش قانون) رو راضی کرده که تجدید نظر کنن.

Eugene Debs ده سال بدون هدفی زندگی کرد.

اون استخدام و نام نویسی برای افراد رو مسدود کرد (جلوشو گرفت)

و اداره پست شروع کرد به گرفتن امتیاز مجلاتی که مطالبی با مقصود ضدجنگ چاپ میکردند.

جامعه گرایی به اسم FairChild به حق قیام کرد.

اون گفت: اونا میتونن به من شلیک کنن اما نمی تونن منو وادار به جنگ کنن.

قانون اون رو Fairchild رو به یک سال زندان محکوم کرد. که به حکم بی اعتنایی بود.

۶۵ هزار مرد معترض با وجدان که به رای دادگاه نسبت به
FairChild معترض بودن به ارتش، برای کار در انجا فرستاده
شدن

طناب دور گردنشون می پیچوندن تا زمانی که خفه شن و از
هوش برن.

مامور ا پاشون رو میزاشتن روی شکمشون (روشکم همونایی که
به ارتش برای کار فرستاده شدن)

جنگ در سال ۱۹۱۸ تموم شد.

دولت تلاش میکرد گندی رو که بالا آورده جمع کنه

جنگ تموم شده بود... اما اونایی که باید از جنگ درس
میگرفتن... چیزی یادنگرفتن...

تو نمی تونی خنثی باشی تو یه قطار در حال حرکت...
این داستان راجب دروغ هایی هستش که معلمت بهت یاد داده

این واقعی واقعی واقعی هستش

اگه به من ایمان نداری (منو باورنداری)

بین که من دارم تلاش میکنم انشار کنم اون چیزی رو که یاد گرفتم.

اطلاعاتتو ببر بالا (حواستو جمع کن)

چون دولتت راجب تو اهمیت نمیده.

مردمی هم که در قدرت و سلطه هستن (ادمای مهم) هم به تو اهمیت نمیدن.

اینو بفهم "او متهم شده بود، تلاش کرد که خودشو نجات بده اما بعدش مجرم شناخته شد.

و شش ماه زندان افتاد.

ایا بنظر شما این احمقانه نیست؟؟؟

اون از ایشو فدای ملت خودش کرد.

اما از اینجا یه درسی میشه گرفت: به خوف و ترس تون تسلیم نشین.

امروزه هنوز قانون وجود داره و یه گوه واقعیه.

از قراره معلوم Kennedy اون لعنتی رو (منظورش قانون) رو راضی کرده که تجدید نظر کنن.

Eugene Debs ده سال بدون هدفی زندگی کرد.

اون استخدام و نام نویسی برای افراد رو مسدود کرد (جلوشو گرفت)

و اداره پست شروع کرد به گرفتن امتیاز مجلاتی که مطالبی با مقصود ضد جنگ چاپ میکردند.

جامعه گرایی به اسم FairChild به حق قیام کرد.

اون گفت: اونا میتونن به من شلیک کنن اما نمی تونن منو وادار به جنگ کنن.

قانون اون رو Fairchild رو به یک سال زندان محکوم کرد. که به حکم بی اعتنایی بود.

۶۵ هزار مرد معترض با وجدان که به رای دادگاه نسبت به FairChild معترض بودن به ارتش، برای کار در انجا فرستاده شدن

طناب دور گردنشون می پیچوندن تا زمانی که خفه شن و از هوش برن.

مامورا پاشون رو میزاشتن روی شکمشون(روشکم همونایی که به ارتش برای کار فرستاده شدن)

جنگ در سال ۱۹۱۸ تموم شد.

دولت تلاش میکرد گندی رو که بالا آورده جمع کنه

جنگ تموم شده بود... اما اونایی که باید از جنگ درس میگرفتن... چیزی یادنگرفتن...

تو نمی تونی خنثی باشی تو یه قطار در حال حرکت...
این داستان راجب دروغ هایی هستش که معلمت بهت یاد داده

این واقعی واقعی واقعی هستش

اگه به من ایمان نداری(منو باورنداری)

بین که من دارم تلاش میکنم انشار کنم اون چیزی رو که یاد گرفتم.

اطلاعاتتو ببر بالا (حواستو جمع کن)

چون دولتت راجب تو اهمیت نمیده.
مردمی هم که در قدرت و سلطه هستن (ادمای مهم) هم به تو
اهمیت نمیدن.

اینو بفهم

ترجمه ترک

Vinnie Paz- You Can't Be a Neutral on a
Moving Train

ترجمه اختصاصی از چنل:

@HipHop_Translate